

مشروطه به مثابه یک «نهضت سیاسی»، با مشروطه به مثابه «نهضت فکری» متفاوت است. هم ادبیات، هم آدم‌ها و هم نتیجه‌گیری‌ها متفاوت است. مشروطه به مثابه یک «نهضت سیاسی»، نهضتی است که شکست خورده است. اما مشروطه به مثابه «نهضت فکری»، نهضت موفقی است



وقتی به این دیوار می‌رسد کل دو کیلومتر این دیوار را مطالعه می‌کند. او مساله‌اش غرب است و می‌خواهد ماهیت‌شناسی و تبارشناسی کند و خیلی چیزها را مورد مطالعه قرار دهد.

لذا در ادبیات روشنفکری، «غرب» پررنگ است و در ادبیات عالمان دینی، «دین» پررنگ است. حتی وقتی درباره مساله مشخصی همانند «آزادی از نگاه اسلام و غرب» بحث می‌کنند. موضوع هر دو یکی است ولی آن که از خاستگاه غرب شروع می‌کند، از ۵۰ صفحه‌ای که می‌نویسد، ۴۰ صفحه آن در مورد آزادی در غرب است و ۱۰ صفحه، آزادی در اسلام را بحث می‌کند و کسی که از خاستگاه اسلامی شروع می‌کند، ۴۰ صفحه آزادی در اسلام را بحث می‌کند و ۱۰ صفحه آن به آزادی در غرب مربوط است. یعنی اولویت‌ها جابه‌جا می‌شود؛ ادبیات متفاوت می‌شود؛ سوء‌گیری ادبیات متفاوت می‌شود؛ و [از این] گونه اتفاقات رخ می‌دهد. بنابراین مشروطه از این حیث، مجدداً قابل مطالعه است.

نکته دیگر اینکه مشروطه به مثابه یک «نهضت سیاسی»، با مشروطه به مثابه «نهضت فکری» متفاوت است. هم ادبیات، هم آدم‌ها و هم نتیجه‌گیری‌ها متفاوت است. مشروطه به مثابه یک «نهضت سیاسی»، نهضتی است که شکست خورده است. اما مشروطه به مثابه «نهضت فکری»، نهضت موفقی است و بسیار هم موفق است. در انقلاب ایران، امام (ره) هست و شاگردان حجه‌الاسلامش. خوب‌های مراجع تقلید آنهایی هستند که جلوی امام (ره) سنگ‌اندازی نکردند. مرحوم آقای مرعشی، مرحوم آقای گلپایگانی، مرحوم آقای اراکی و این بزرگواران جلوی امام (ره) سنگ‌اندازی نکردند. اما اینکه اینها بعد از آنکه امام (ره) تبعید می‌شود سینه سپر کنند و پشت سر امام (ره) بگویند قم! نجف! من احساس خطر می‌کنم و همانند امام (ره) به زندان بروند و تبعید شوند، خیر این‌طور نبوده است. در مشروطه اینچنین است؟ ما در دانشنامه مشروطه (که در قم آغاز کردیم و نمی‌دانم چه زمانی تمام شود. البته جلد علمای آن تمام شده است) ۱۱۰ فقیه مشروطه‌خواه و مشروطه‌خواه را نام بردیم که در مشروطه همه فریاد زدند و پرچم بلند کردند و لشکر ساختند و همه درباره مشروطه کتاب نوشتند.

۱۱۰ فقیه مسلم مشروطه‌خواه و مشروطه‌خواه بودند و امام (ره) به همین دلیل بارها می‌فرمایند نهضت مشروطه، نهضت علماست. این همه فقیه (له یا علیه) پایه میدان گذاشتند؛ با هر قرائتی - اعم از مشروطه‌ای یا مشروطه‌ای -

چند سال قبل سلسله‌گفتاری داشتیم و گفتم به نظر من امام (ره)، به این معنا که دکارت و کانت و هگل و اسپینوزا خوانده باشد غرب‌شناس نیست و این عیب امام هم نیست. امام (ره) اسلام‌شناس است. قرار نبوده غرب‌شناس باشد. اسلام‌شناس است و البته اسلام‌شناس خوبی هم هست.

معنی این حرف این است که امام (ره) واجد یک سپهر گفتمانی است و به محض اینکه در این سپهر، چیزی از غرب وارد می‌شود، رادار امام (ره) هشدار می‌دهد [و] می‌گوید «این غیراسلامی است». می‌گوئیم این چیست؟ می‌گوید نمی‌دانم چیست، آنچه می‌دانم این است که این، اسلام نیست. این کار امام (ره) است. اگر امام (ره) کانت و فوکو نخواند، عیب او نیست بلکه حسن او هم هست. اصلاً قرار نیست «زمانه یک عالم دینی»، غرب باشد که بگوئیم این [عالم]، در این زمانه هست یا نیست. می‌خواهم بگویم عدم توجه به این نکته که «نقطه عزیمت کجاست»، بحث‌های این‌چنینی و خلط‌های این مدلی را در پی دارد.

لذا به نهضت مشروطه هم از دو زاویه می‌توان نگاه کرد و نگاه کرده‌اند. یک‌بار از زاویه «تحولات درونی عالم درونی ما» نگاه کردند و البته وقتی به این نقطه رسیدند یک مانعی به نام «غرب» دیدند و در «حیث مانعیت»، آن را مورد تحلیل قرار دادند. یک‌زمانی هم از «بیرون» نگاه کردند، یعنی از مفهومی به نام «مشروطه» شروع کردند، نه از مفهومی به نام «سنت». از مفهومی به نام «مشروطه غربی» شروع کردند و گفتند «حالا که این در ایران وارد شده، چه اتفاقی افتاده و چه‌طور برش خورده و چه‌طور بومی شده یا [چه‌طور] منشأ تحول شده است.» این دوروش [برای] مواجهه با نهضت مشروطه است. لذا ادبیات آنها هم متفاوت است. به عنوان مثال عرض کنم که اگر شما غرب را مانع ببینید، مثل این می‌ماند که در جاده‌ای حرکت می‌کنید و به یک‌باره به دیواری می‌خورید؛ دیواری که دو کیلومتر است. آن سوی دیوار، جاده است و شما اگر بخواهید ادامه دهید، دو تا سه متر از این دیوار را خراب می‌کنید - که مسیر شما باز شود - و ادامه دهید. غرب مساله شما نیست، بلکه مانع شماست. کسی که غرب مساله او هست،

بیرون از دارالاسلام صورت می‌گیرد و با صرف نظر از حیث تاثیر و تاثر آن تحولات بر تحولات درون اسلام، [این تحولات را] می‌توان مستقلاً مورد قرائت و تفسیر قرار داد.

البته به تاثیر و تاثراتی که ممکن است میان حرکت درونی و تحولاتی که بیرون از جهان اسلام صورت می‌گیرد (و می‌تواند اثرگذار باشد) توجه داریم و آنها را رصد می‌کنم. اما تاکید دارم که «نقطه ثقل حرکت من» این است. [رویکرد تحلیل را] ساده عرض می‌کنم و مثال [هم] زیاد دارد و بارها به بحث گذاشته‌ام و حرف زده‌ام.

[پیش‌تر هم] گفته‌ام از نظر من، «مطالعات اسلام و غرب» غیر از «مطالعات غرب و اسلام» است. ممکن است [این دو] در خیلی از موضوعات، هم‌پوشانی داشته باشند اما اولاً از حیث «اهمیت» و ثانیاً از حیث «اجمال و تفصیل»، قطعاً با هم فرق می‌کنند. کسی که عنوان کار خود را «مطالعات اسلام و غرب» گذاشته است، نقطه عزیمت او، اسلام است و در سیر بسط اسلام به مانعی به نام غرب می‌رسد و تنها از حیث مانعیت با غرب مواجه می‌شود.

اما کسی که نقطه عزیمت خود را «غرب» انتخاب کرده است و «مرکز مطالعات غرب و اسلام» دارد، در سیر بسط غرب به مانع یا بستر مساعدی به نام اسلام یا ایران می‌رسد.

من معتقدم دکتر داوری بزرگوار این چنین است. ایشان از غرب شروع کرده و به ایران و اسلام رسیده است. البته معتقد هستم ایشان از کسانی است که وقتی به ایران و اسلام و تشیع رسیده است، خاضع این جریان شده است. یعنی احساس کرده به چیزی رسیده که فراتر از چیزی است که از آن شروع کرده است.

خیلی از نقدهایی که از طرف طیف روشنفکری به علمای ما وارد می‌شود و علما را به بی‌خبری از زمانه متهم می‌کنند، به این علت است که نقطه عزیمت خود روشنفکر، غرب است ولی نقطه عزیمت عالم دینی، غرب نیست. روشنفکر می‌بیند این عالم با غرب راه نمی‌آید و می‌گوید [پس غرب] از زمانه این [عالم] جلو [و] بیرون است. در صورتی که اصلاً زمانه این عالم، غرب نیست.